

بررسی تأثیر توسعه مالی بر نابرابری درآمدی، مطالعه موردی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا

تاریخ دریافت: ۸۷/۰۷/۱۵

تاریخ تأیید: ۸۹/۰۴/۰۱

علی طیب‌نیا^۱

دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

عباس زارعی^۲

کارشناس ارشد اقتصاد

حمید یاری^۳

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

چکیده

تاکنون مطالعات بسیاری در مورد تأثیر توسعه مالی بر رشد اقتصادی صورت گرفته و کاملاً آشکار گردیده است که توسعه مالی می‌تواند به عنوان یکی از سیاست‌های ارتقا دهنده رشد مطرح شود. اما سؤالاتی که در این زمینه مطرح است این است که آیا همه افراد از مزایای توسعه مالی منتفع می‌شوند؟ یا اینکه این مزایا فقط به بخش خاصی از افراد تعلق می‌گیرد؟ سیاست‌های ارتقاء دهنده رشد از جمله توسعه مالی می‌توانند اثرات توزیعی نیز داشته باشند، یا خیر؟ این سیاست‌ها می‌توانند درآمد متوسط جامعه را از طریق افزایش درآمد تمامی افراد ثروتمند و یا افراد فقیر (توزیع خنثی) بهبود بخشند؟ و ... در راستای پاسخ به این سؤالات، این مقاله به بررسی تأثیر توسعه مالی بر نابرابری درآمدی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا می‌پردازد. بنابراین در ابتدا الگوی توزیع درآمد در این کشورها مشخص گردیده و سپس میزان تأثیر توسعه مالی بر نابرابری درآمدی به دست می‌آید. نتایج حاکی از آن است که توسعه مالی طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ باعث کاهش نابرابری درآمدی در این کشورها گردیده و میزان این تأثیر نیز به اندازه‌ای بوده است که می‌تواند به نحوی معنی‌دار، الگوی توزیع درآمد موجود را تغییر دهد.

واژگان کلیدی: توسعه مالی، رشد اقتصادی، نابرابری درآمدی، توزیع درآمد

طبقه‌بندی موضوعی: G10, O15, E44

مقدمه

گسترده‌گی روز افزون شکاف درآمدی، فقر و شرایط نامطلوب اقتصادی کشورهای در حال توسعه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ذهن بسیاری از اقتصاددانان را معطوف خود ساخت. روح حاکم بر تفکرات اقتصادی این دوره توجه بیش از حد به مسئله رشد اقتصادی بود، چرا که بسیاری از اقتصاددانان نابرابری درآمدی و گسترش آن را ناشی از پایین بودن نرخ‌های رشد اقتصادی می‌دانستند. بنابراین برای سالیان متمادی توسعه مترادف با افزایش سریع تولید ملی بود، بدون آنکه

1. Email: taiebni@ut.ac.ir
2. Email: bbszareei@yahoo.com
3. Email: hamidyari@ut.ac.ir

چگونگی توزیع عواید حاصل از رشد مد نظر قرار گیرد. بدین ترتیب برای دو دهه «رشد سالاری»^۱ شیوه و طریقه زندگی بسیاری از کشورهای توسعه نیافته قرار گرفت.

دهه ۱۹۷۰ شاهد تحول قابل ملاحظه‌ای در نحوه برخورد به مسئله فقر بود، راهبرد رشد سالاری به عنوان داروی درمان مشکل فقر مورد تردید قرار گرفت چرا که بسیاری از کشورهای جهان سوم که در دهه ۱۹۶۰ در مقایسه با استانداردهای تاریخی نرخ‌های رشد نسبتاً بالایی داشتند به تدریج تشخیص دادند که چنین رشدی فواید بسیار کمی برای مردم فقیرشان در پی داشته است. سطح زندگی اقشار وسیعی از جامعه در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین ثابت ماند و در برخی کشورها بر حسب شرایط واقعی، حتی کاهش یافت. اختلاف درآمد بین طبقات فقیر و غنی تشدید گردید و این ذهنیت بین آحاد مردم و اندیشمندان اقتصادی تقویت شد که رشد سریع اقتصادی در ریشه کن کردن و حتی کاهش فقر موفقیت چندانی نداشته و برای کاهش فقر، در کنار توجه به رشد، باید مقوله توزیع درآمدها^۲ نیز مورد توجه قرار گیرد. در این زمینه مقوله عدالت در کنار توزیع درآمد از مباحثی می‌باشند که مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته است. تحقق عدالت در توزیع درآمد بین عوامل اقتصادی از یک طرف سبب افزایش انگیزه و کارایی در بین عوامل تولیدی گردیده و از سوی دیگر منجر به کاهش فقر در جامعه می‌گردد، لذا شناسایی راهکارها و شیوه‌های مناسب جهت تحقق عدالت در مقوله توزیع درآمدها به منظور اهداف سیاستی از اهمیت و ضرورت بسیار بالایی برخوردار است. این ابزارها و شیوه‌ها باید به گونه‌ای باشند که بکارگیری و استفاده از آن‌ها مانعی برای رشد اقتصادی نباشد. یکی از مهم‌ترین ابزارها و روش‌هایی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته است، توسعه بخش مالی می‌باشد. راجع به رشدگرا^۳ بودن توسعه مالی^۴ تاکنون مطالعات و بررسی‌های فراوانی صورت گرفته و بخش گسترده‌ای از ادبیات تجربی و نظری این پیش فرض را مورد تأکید قرار داده‌اند که شرط لازم و ضروری برای رشد اقتصادی بلند مدت وجود یک سیستم مالی کارا می‌باشد، اما در مورد تأثیری که توسعه بخش مالی می‌تواند بر الگوی توزیع درآمد و نابرابری درآمدی داشته باشد شاهد مطالعات چندان زیادی نبوده‌ایم. باید توجه داشت که اگر بخش مالی از لحاظ توزیعی خنثی^۵ بوده و یا اینکه بتواند درآمد افراد فقیر را بیشتر از درآمد افراد ثروتمند افزایش دهد، با توجه به تأثیر مثبت آن بر رشد اقتصادی، می‌تواند به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر

1. Growth Manship
2. Income Distribution
3. Pro-Growth

۴. توسعه مالی را می‌توان به عنوان فرایندی که طی آن افراد جامعه قابلیت دسترسی ارزان قیمت به ابزارها، خدمات و نهادهای مالی را پیدا می‌کنند، تعریف نمود. به عبارت دیگر، افزایش قابلیت دسترسی - به معنی گستردگی خدمات مالی برای عموم - و همچنین کاهش هزینه‌های دسترسی به خدمات مالی را به عنوان شاخص‌های توسعه یافتگی یک ساختار مالی می‌توان بیان نمود.

۵. منظور از تأثیر خنثای بخش مالی بر توزیع درآمد این است که، بخش مالی درآمد متوسط تمامی گروه‌های درآمدی را به یک نسبت افزایش یا کاهش دهد.

در برنامه‌های فقرزدایی مطرح شود. لذا با توجه به این نکته مهم، در این مقاله پس از مروری بر ادبیات نظری ارتباط دهنده توسعه مالی و نابرابری درآمدی به بررسی این مسئله می‌پردازیم که توسعه مالی در کشورهای منتخبی از خاورمیانه و شمال آفریقا (منا)^۱ در دوره زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ چه نوع تأثیری بر الگوی توزیع درآمد و روند نابرابری درآمدی می‌تواند داشته باشد.^۲

مبانی نظری

بخش گسترده‌ای از ادبیات نظری پیشنهاد می‌کنند که توسعه مالی از طریق کانال‌های مختلف بر توزیع درآمد اثر می‌گذارند. به هر حال، نظریه‌های مختلف تاکنون پیش‌بینی‌های کاملاً متفاوتی در مورد رابطه تأمین مالی - نابرابری ارائه کرده‌اند که منجر به دو طبقه گسترده از تفکرات با دو فرضیه نظری متضاد یعنی فرضیه U معکوس متعلق به گرین وود و جووانوویچ^۳ (۱۹۹۰) و فرضیه خطی متعلق به بانرجی و نیومن^۴ (۱۹۹۳)؛ گالور و زیرا^۵ (۱۹۹۳) شده است.

الف- فرضیه U معکوس گرین وود و جووانوویچ

اولین گروه از نظریه‌ها یک رابطه U شکل معکوس بین توسعه مالی و توزیع درآمد پیشنهاد می‌کنند. گرین وود و جووانوویچ (۱۹۹۰)، رابطه تأمین مالی و نابرابری را در قالب یک مدل رشد درونزا بررسی کردند. اقتصادی را در نظر بگیرید که زنجیره‌ای از افراد را در فاصله (۱ و ۰) در برگرفته است. در دوره t فردی که دارای ثروت Kt است در مورد تخصیص ثروت بین مصرف Ct و سرمایه‌گذاری it تصمیم‌گیری می‌کند، بدین صورت $K_t = C_t + it$. شرط حداکثرسازی مطلوبیت دوران زندگی مورد انتظار برای آن بدین صورت است:

$$MAX \left\{ E \left[\sum_{t=0}^{\infty} \beta^t U(C_t) \right] \right\} : \beta \in (0,1)$$

دو نوع تکنولوژی تولید در این اقتصاد وجود دارد، اولین نوع ارائه‌گر یک بازدهی نسبتاً پایین اما مطمئن γ برای هر واحد سرمایه می‌باشد، در حالی که دیگری نرخ بازدهی بسیار ریسکی‌تر، اما با ارزش انتظاری بالاتر را فراهم می‌آورد که می‌تواند به وسیله یک تکانه فن‌آوری، که ترکیبی از $(\theta_t + \varepsilon_t)$ است، بیان شود. $\theta_t \in (\underline{\theta}, \bar{\theta})$ بیانگر تکانه‌های کلی و $\varepsilon_t \in (\bar{\varepsilon}, \underline{\varepsilon})$ تکانه‌های غیرمترعارف با $E(\varepsilon_t) = 0$ است و حد پایین تکانه‌های ترکیبی مثبت فرض می‌شود.

1. MENA (Middle East and North Africa)

۲. منا عبارت است از اختصار کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، عبارتی است مصطلح در نوشته‌های دانشگاهی و تجاری، منطقه‌ای است با ۲۰ کشور و متشکل از حدود ۳۱۳ میلیون نفر.

3. Greenwood and Jovanovich

4. Banerjee & Newman

5. Galor & Zeira

توسعه واسطه‌های مالی از طریق جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات تعداد زیادی از پروژه‌ها، به نحوی که منجر به کشف تکانه‌های کلی θ_t شود، می‌تواند اصطکاک اطلاعاتی^۱ مربوط به سرمایه‌گذاری ریسکی را هم‌پوشانی^۲ کند. توسعه واسطه‌های مالی از طریق تجمیع و مبادله و تقسیم ریسک، به روند آرام و یکنواخت تکانه‌های غیر متعارف کمک می‌کند.

علاوه بر این، همانند تاونسند^۳ (۱۹۷۸)، با فرض اینکه برای مشارکت در بازار مالی هزینه ثابت ورود به بازار γ وجود دارد، شرط ورود پرهزینه به بازار مالی نیز در مدل به کار گرفته شده است. با توجه به این هزینه ورود، هر عاملی نخواهد توانست فوراً به بازار مالی بپیوندد و مشارکت در بازار مالی تنها به آن عواملی محدود می‌شود که میزان ثروت آن‌ها به یک حد آستانه مشخص برسد، بنابراین در یک دوره زمانی مشخص، همه عامل‌ها می‌توانند به دو گروه طبقه‌بندی شوند، یعنی عامل‌هایی که در حال حاضر در بازارهای مالی هستند (مشارکت‌کنندگان) و عامل‌هایی که فعلاً در بازار مالی حضور ندارند (غیر مشارکت‌کنندگان).

برای عامل‌هایی که در بازار مالی مشارکت ندارند، اگر تصمیم گرفته شود که بخشی از سبد دارایی‌ها به اندازه در تکنولوژی‌های پر ریسک در دوره t سرمایه‌گذاری شود، آنگاه ستاده سرمایه‌گذاری در شروع دوره $t+1$ بدین صورت خواهد بود:

$$K_{t+1} = i_t [\phi_t (\theta_t + \varepsilon_t) + (1 - \phi_t) \gamma]$$

این معادله نشان می‌دهد که ثروت غیرمشارکت‌کنندگان تا اندازه زیادی تحت تأثیر نااطمینانی تکانه‌های غیر متعارف قرار دارد. همچنین برای عواملی که هم‌اکنون در بازار مالی مشارکت دارند بازدهی $\gamma(\theta)$ برای هر واحد از سرمایه که در سیستم مالی سرمایه‌گذاری شود، می‌تواند به دست آید و این واسطه‌های مالی هستند که تصمیم می‌گیرند در کدام پروژه سرمایه‌گذاری کنند و وجوه خود را چگونه تخصیص دهند. این کار بر اساس جمع‌آوری اطلاعات و تحلیل‌های پیشرفته بر اساس آن صورت می‌گیرد. بنابراین برای عاملی که مقداری از سرمایه خود را در بازار مالی در دوره t سرمایه‌گذاری می‌کند، ثروت در شروع دوره $t+1$ می‌تواند به صورت زیر نوشته شود:

$$K_{t+1} = i_t \gamma(\theta_t)$$

۱. مسائلی مانند مخاطرات اخلاقی و انتخاب سوء که ویژگی اساسی بازارهای سرمایه می‌باشند. وجود این نقصان در بازار سرمایه باعث دسترسی نابرابر به اعتبارات شده و بدین‌سان گروهی از مردم نمی‌توانند به صورت بهره‌ور سرمایه‌گذاری کنند.

2. Overlapping
3. Townsend

در معادله بالا، تابع بازدهی تنها با ارجاع به تکانه کلی θ توضیح داده شده است، زیرا تکانه غیر متعارف ε به وسیله واسطه‌های مالی تعدیل و آرام شده است. همانند-گرین وود و جووانویچ (۱۹۹۰)، $W(K)$ را به عنوان تابع ارزش یک عامل که بیرون از بازار مالی قرار دارد و $V(K)$ را به عنوان تابع ارزش یک مشارکت‌کننده مالی تعریف می‌کنیم. علاوه بر این فرض می‌کنیم $F(\theta)$ و $G(\varepsilon)$ به ترتیب بیانگر تابع توزیع تجمعی θ و ε می‌باشد. در دوره t ، تصمیم سرمایه‌گذاری برای یک عامل که فعلاً خارج از بازار مالی قرار دارد (غیر مشارکت‌کنندگان)، به حداکثر تابع زیر وابسته خواهد بود:

$$W(K_t) = \max_{i_t} \int u(K_t - i_t) + B \int \max[W(K_{t+1}), V(K_{t+1} - 1)] dF(\theta_{t+1}) dG(\varepsilon_{t+1})$$

$$S.T : K_{t+1} = I_t [\phi(\theta_t + \varepsilon_t) + (1 - \phi_t)\gamma]$$

همین طور برای مشارکت‌کنندگان در بازار مالی، معادله مشابهی می‌تواند نوشته شود:

$$V(K_t) = \max_{i_t} \int u(K_t - i_t) + B \int \max[v(K_{t+1})] dF(\theta_{t+1})$$

$$S.T : K_{t+1} = i_t \gamma(\theta)$$

در معادله بالا، v بدون ارجاع به w تعریف شده است و برای هر نوع تجهیز سرمایه‌ای، $v(k) > w(k)$ می‌باشد. این نشان می‌دهد که برای افرادی که در سیستم مالی قرار دارند k از ارزش بیشتری برخوردار است تا کسانی که در خارج از سیستم قرار دارند. بنابراین هنگامی که یک فرد وارد بازار مالی شود دیگر هرگز خارج نخواهد شد.

مدل نظری-گرین وود و جووانویچ (۱۹۹۰)، راه حل پویایی برای رابطه بین تأمین مالی و نابرابری ارائه کرد، به این صورت که در مرحله اولیه توسعه هنگامی که واسطه‌های مالی کمتر توسعه یافته هستند، اقتصاد به آرامی رشد می‌کند. در مرحله میانی توسعه همراه با رشد اقتصادی سریع و توسعه مالی عمیق، نابرابری درآمدی بیشتر می‌شود و در مرحله بلوغ هنگامی که یک ساختار مالی بسیار توسعه یافت و عوامل بیشتری به بخش واسطه مالی دسترسی پیدا کردند درجه نابرابری درآمدی کاهش خواهد یافت و در نهایت ثابت و پایدار می‌شود. بنابراین-گرین وود و جووانویچ، یک رابطه U شکل معکوس بین توسعه مالی و توزیع درآمد پیش‌بینی کردند. یعنی توسعه مالی ممکن است در مراحل اولیه نابرابری درآمدی را بیشتر کرده، اما سپس هنگامی که درآمد به سطح متوسط افزایش یافت و خانوارهای بیشتری به بازارهای مالی دسترسی پیدا کردند نابرابری کاهش می‌یابد.

ب- مدل بازار سرمایه ناقص آقیون و بولتون

آقیون و بولتون^۱ (۱۹۹۲، ۱۹۹۷)، کانون نظریه خود را بر ناکامل بودن بازار سرمایه بنا می‌نهند. به نظر آنان، ناکامل بودن بازار سرمایه دو پیامد به دنبال خواهد داشت: نخست آنکه نابرابری ثروت طی نسل‌های متوالی تداوم می‌یابد،^۲ و اثر تعیین‌کننده‌ای بر تحرک اجتماعی بر جا می‌گذارد. و پیامد دوم آنکه نابرابری ثروت ارتباط متقابل رشد و توزیع درآمد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این مدل منشأ ناکامل بودن بازار سرمایه، مخاطرات اخلاقی^۳ همراه با محدودیت مقداری ثروت فرض شده است. افراد در ثروت اولیه‌ای که به آن‌ها ارث می‌رسد متفاوتند، آن‌ها می‌توانند ثروت خود را در بازار سرمایه یا در پروژه‌های خودی^۴ (مثلاً آموزش) که از بازده بالاتری برخوردار است، سرمایه‌گذاری کنند.

در مدل آقیون و بولتون افراد به سه دسته تقسیم می‌شوند: ثروتمندانی که بنیه مالی کافی برای سرمایه‌گذاری در پروژه خود را دارند و علاوه بر آن (از طریق بازار سرمایه) به دیگران نیز وام می‌دهند، گروه میانی، مرکب از کسانی که برای تأمین مالی بخشی از پروژه‌های خود ناچار به استقراض هستند، و در نهایت فقیرانی که امکان سرمایه‌گذاری در پروژه‌های خودی را حتی با استفاده از استقراض ندارند و ثروت اندک خود را از طریق بازار سرمایه، سرمایه‌گذاری می‌کنند (وام می‌دهند). بنابراین گروه اول و سوم عرضه‌کنندگان اعتبار و گروه دوم متقاضیان اعتبار هستند. گروه اول، از آنجا که از تمام منافع پروژه خود بهره‌مند می‌شود، بیشترین انگیزه را برای پیشبرد پروژه خود دارند و برعکس گروه سوم هیچ انگیزه‌ای برای تلاش ندارد، زیرا تنها منشأ درآمد آن‌ها سود ناشی از سرمایه‌گذاری در بازار سرمایه است که حداقل بازده سرمایه در مدل است.

مدل آقیون و بولتون، بستر لازم برای تعیین ارتباط بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد را فراهم می‌کند. این مدل دو ساز و کار برای اثرگذاری رشد و نابرابری معرفی می‌کند: نخست هرچه سرمایه و ثروت بیشتری انباشته شود، آحاد جامعه از امکان بیشتری برای تأمین مالی پروژه‌های خود برخوردار خواهند شد، و در نتیجه، در جریان رشد اقتصادی، تحرک اجتماعی (از گروه‌های پایین درآمدی به طرف گروه‌های بالا) افزایش خواهد یافت. ساز و کار دوم

1. Aghion and Bolton

۲. یعنی اگر انسان‌ها از نظر توانایی در ایجاد درآمد و انباشت ثروت، یکسان فرض شوند (در نظر نگرفتن تفاوت‌های ژنتیکی)، تنها توزیع نابرابر اولیه (مثلاً ناشی از ارث) منشأ نابرابری در ثروت خواهد بود. حال اگر بازار سرمایه کامل باشد، این نابرابری اولیه تداوم نخواهد داشت و به یک توزیع یکنواخت، همگرا خواهد شد.

3. Moral Hazard

4. Personal projects

مربوط به تأثیر انباشت سرمایه بر نرخ بازده آن است. انباشت سرمایه، نرخ بهره را به نفع وام گیرندگان کاهش می‌دهد.

آقیون و بولتون بر اساس ساز و کار اخیر نشان می‌دهند که مدل آن‌ها با فرضیه کوزنتس سازگار است. در مراحل اولیه توسعه، به دلیل انباشت کم سرمایه، نرخ بهره بالاست، و بدین‌روی، ثروتمندان وام‌دهنده از نرخ بالای بهره منتفع می‌شوند و ثروت آن‌ها سریع‌تر از گروه‌های میانی وام‌گیرنده رشد می‌کند، و در نتیجه نابرابری افزایش می‌یابد. در مراحل بعدی توسعه، نرخ بهره به تدریج کاهش می‌یابد. کاهش نرخ بهره در بازار سرمایه، به نفع وام‌گیرندگان (یعنی طبقه متوسط) و به ضرر وام‌دهندگان (که عمدتاً از طبقه پردرآمد هستند) می‌باشد. بنابراین ثروت طبقه متوسط به تدریج به ثروتمندان نزدیک شده و نابرابری کاهش می‌یابد.

بازتوزیع درآمد^۱ (از غنی به متوسط و فقیر)^۲ موجب می‌شود که طبقه متوسط نیاز کمتری به وام گرفتن برای سرمایه‌گذاری داشته باشد، و در نتیجه، به دلیل کاهش سهم دیگران در تأمین مالی سرمایه‌گذاری، انگیزه طبقه میانی برای حداکثر کردن سود و تلاش برای موفقیت پروژه‌هایشان افزایش می‌یابد، در عین حال انگیزه ثروتمندان کاهش می‌یابد. بنابراین افزایش کارآیی تولید در اثر یک سیاست باز توزیع مشروط به این است که نتیجه حاصل از افزایش تلاش و انگیزه طبقات میانی و فقیر از کاهش تلاش و انگیزه طبقه غنی بیشتر باشد. آقیون و بولتون اعتقاد دارند، احتمال بروز چنین حالتی خیلی زیاد است. در این شرایط دولت می‌تواند در مسیر رشد اقتصادی، از طریق یک سیاست مناسب باز توزیع درآمد را افزایش دهد. در این صورت کارآیی و برابری نه تنها ناسازگار نیستند، بلکه به صورت توأمان قابل حصول خواهند بود.

آقیون و بولتون نشان دادند که محدودیت‌های اعتباری یکی از عوامل اساسی ایجاد و حفظ فقر می‌باشند. محدودیت‌های اعتباری (دسترسی به اعتبارات) موجب می‌شود افراد فقیر نتوانند از فرصت‌های سرمایه‌گذاری بهره‌برداری کنند، بنابراین در اقتصادی که از سطوح پایین توسعه مالی برخوردار است، محدودیت‌های بسیار زیاد در جهت برخورداری از اعتبارات می‌تواند باعث ایجاد نابرابری درآمدی بسیار بالا شود.

اگر این امکان فراهم شود که کارآفرینان بیشتری به منابع مالی خارجی دسترسی پیدا کنند، آنگاه توسعه واسطه‌های مالی می‌تواند این کارآفرینان را قادر کند که بر محدودیت‌ها

1. Income Redistribution

۲. یعنی اینکه ابتدا افراد غنی و ثروتمند از مزایای ناشی از رشد بهره‌مند شده و در ادامه افراد فقیر و متوسط می‌توانند از رشد نفع ببرند. به طور کلی به این نوع رشد، رشد ریزی گفته می‌شود.

و موانع سرمایه‌گذاری فائق آیند (McKinnon, 1973). واسطه‌های مالی برای شرکت‌های کوچک و تازه‌کار نیز بسیار مهم می‌باشند، چرا که واسطه‌های مالی کارا و توسعه یافته برای غلبه بر مشکلات اصطکاک‌های اطلاعاتی در موقعیت بسیار بهتری قراردادارند (Peterson and Rajan, 1995). به طور کلی بازارهای مالی رقابتی و عمیق این امکان را فراهم می‌آورند که علاوه بر افراد شاغل و ثروتمند، افراد دیگر نیز به اعتبارات دسترسی پیدا کنند (Rajan and Zingales, 2003). واسطه‌های مالی توسعه یافته و رقابتی از طریق؛ ۱- تسهیل شرایط ورود برای بنگاه‌های جدید؛ و ۲- کاهش وابستگی بنگاه‌های جدید به ثروت شخصی و ارتباطات سیاسی، رقابت را در سطح یک اقتصاد افزایش می‌دهند (Liang, 2006).

ج- فرضیه خطی در مورد نابرابری - توسعه مالی

برخلاف فرضیه U معکوس گرین‌وود - جووانوویچ، برخی دیگر از نظریه‌ها یک رابطه خطی و منفی بین توسعه مالی و نابرابری در آمد پیشنهاد می‌کنند (مراجعه نماید به گالور و زیرا ۱۹۹۳؛ بانرجی و نیومن، ۱۹۹۳). مدل گالور و زیرا^۱ (۱۹۹۳) الگوی پویای توزیع درآمد در اقتصادی می‌باشد که در آن سرمایه‌گذاری غیرقابل تقسیم^۲ بوده، عاملین اقتصادی برای دو دوره در نظر گرفته شده و نسل‌های مختلف توسط ارث و میراث به هم مربوط می‌شوند. عاملین اقتصادی می‌توانند یا به عنوان نیروی کار غیر ماهر در هر دوره کار کنند یا اینکه در اولین دوره در سرمایه انسانی سرمایه‌گذاری کرده و در دومین دوره به عنوان نیروی کار ماهر مشغول به کار شوند. به هر حال در نتیجه نقصان‌های بازار سرمایه، شانس و فرصت سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی به عواملی که از ارث و میراث نسبتاً زیادی برخوردار شده‌اند و یا آن دسته از افرادی که تأمین وجوه مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی به اعتبارات خارجی دسترسی پیدا می‌کنند، محدود می‌شود.

اکنون، اقتصادی را با یک کالای مصرفی در نظر بگیرید که می‌تواند یا از طریق تکنولوژی که به افراد ماهر نیاز دارد و یا از طریق تکنولوژی‌هایی که به افراد غیر ماهر نیاز دارد تولید شود. دستمزد کارگران ماهر و غیر ماهر w_s و w_u به ترتیب می‌باشد، بدین صورت که $w_s > w_u$ ، یک عامل با ثروت y است که طی دو دوره زندگی می‌کند و تنها در دوره دوم مصرف (c) می‌کند و سرمایه‌ای به میزان b که مقدار آن $b = y - c$ است برای فرزندانش خواهد

1. Galor and Zheira
2. Undividable Investment

گذاشت. وجوه مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی H است. افرادی که وام گرفته‌اند نرخ بهره i را پرداخت خواهند کرد که از نرخ بهره r که مربوط به زمانی می‌شود که آن‌ها وام می‌دهند بزرگ‌تر است.

فرض کنید که تابع مطلوبیت این عامل $U = c^a b^{1-a}$ است. بنابراین با حل حداکثر تابع مطلوبیت با توجه به قید $y = c + b$ ، $y^* = (1-a)y$ و $b^* = \theta y$ و $U^* = \theta y$ به دست می‌آید.^۱ بنابراین یک عامل که مقدار X را به ارث می‌برد اما آن را صرف سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی نمی‌کند، مطلوبیت $(U_U^*(x))$ می‌تواند به شکل زیر نوشته شود:

$$U_U^*(x) = \theta [(X + w_u)(1+r) + w_u]$$

اگر یک عامل با میراثی بزرگ‌تر از سرمایه مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری در آموزش (یعنی $X > h$) سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را انتخاب کند، مطلوبیت او (u_{sl}^*) بدین صورت است:

$$u_{sl}^*(X) = \theta [(X - h)(1+r) + w_s]$$

بر اساس این معادلات، اکنون ما می‌دانیم که افراد اگر و تنها اگر $u_{sl}^* \geq u_u^*$ باشد سرمایه‌گذاری در آموزش را انتخاب می‌کنند. این شرط می‌تواند همچنین به صورت $w_s - h(1+r) \geq w_u(2+r)$ نیز نوشته شود.

علاوه بر این، عاملی که میراث او، $X < h$ است و برای سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی قرض گرفتن را انتخاب می‌کند مطلوبیت او (u_{sb}^*) بدین صورت است:

$$u_{sb}^*(X) = \theta [(X - h)(1+i) + w_s]$$

توجه داشته باشید که آن کسانی که مجبورند برای آموزش قرض بگیرند، سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی را اگر و تنها اگر $u_{sb}^* \geq u_u^*$ باشد انتخاب خواهند کرد. بر اساس معادلات بالا این شرط مهم و اساسی می‌تواند به صورت زیر نوشته شود:

$$X \geq f = \frac{w_u(2+r) - w_s + h(1+i)}{i-r}$$

این نشان می‌دهد که تنها عواملی که از میراث نسبتاً کافی برخوردار هستند، در سرمایه‌گذاری انسانی سرمایه‌گذاری خواهند کرد و تبدیل به نیروی کار ماهر می‌شوند، در حالی که عوامل دیگر غیر ماهر باقی می‌مانند.

1. $\theta = (a)^a (1-a)^{1-a}$

فرض کنید X_T بیانگر میراث دریافت شده به وسیله عامل زاده شده در زمان t می‌باشد. میراثی که او برای فرزندانش باقی می‌گذارد (یعنی $b(X_t)$) می‌تواند به صورت زیر نوشته شود:

$$b(X_t) = \begin{cases} (1-\alpha)[(X_t + W_u)(1+r) + w] & \text{if } X_t < f \\ (1-\alpha)[(X_t - h)(1+i) + w_s] & \text{if } f \leq X_t \leq h \\ (1-\alpha)[(X_t - h)(1+r) + w_s] & \text{if } X_t \geq h \end{cases}$$

این نتایج مفاهیم بسیار مهمی را در خود دارند. این نشان می‌دهد که توزیع ثروت برای سطح بلند مدت درآمد موضوع بسیار مهمی است و نابرابری درآمدی توسط میراث بین نسلی دائمی و همیشگی خواهد بود. در بلند مدت یک دو قطبی ثروت بین نیروی کار ماهر با درآمد بالا و نیروی کار فاقد مهارت با درآمد پایین ایجاد خواهد شد. خانواده‌های ثروتمندی که از آموزش کمتری برخوردار هستند وضعیت پایدار درآمد پایین را خواهند داشت. به هر حال، توسعه بازارهای مالی موجب دسترسی گسترده‌تر و راحت‌تر خانواده‌های فقیر به اعتبارات می‌شود. همان‌طور که بازارهای مالی توسعه می‌یابند، محدودیت‌های اعتباری پیش روی عوامل کم درآمد کمتر می‌شوند که این امر به نوبه خود به کاهش نابرابری درآمدی کمک می‌کند. پیش‌بینی‌های مشابهی نیز در مدل بانرجی و نیومن (۱۹۹۳) یافت می‌شود.

در مجموع هر دوی این مدل‌های نظری یک رابطه خطی و منفی بین تأمین مالی و نابرابری پیش‌بینی می‌کنند که در آن توسعه بازارهای مالی و واسطه‌های مالی، از طریق حذف نقصان‌های بازار سرمایه و فراهم آوردن فرصت‌های بیشتر برای افراد فقیر جهت اینکه وام گرفته و در سرمایه انسانی و پروژه‌های پربازده سرمایه‌گذاری کنند به بهبود توزیع درآمد کمک می‌کنند.

پیشینه تحقیق

اهمیت توسعه مالی در کاهش نابرابری درآمدی در یکسری از کارهای اخیر حمایت‌های تجربی قابل ملاحظه‌ای دریافت کرده است. لی و همکارانش^۱ (۱۹۹۸) با بکارگیری داده‌های ۴۰ کشور توسعه یافته و در حال توسعه طی سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۴ به این نتیجه رسیدند که بازارهای مالی که از کارکردهای بهتری برخوردار هستند قویاً با نابرابری درآمدی پایین‌تر همراه هستند.

تانسد و یوآدا (۲۰۰۵)^۲ با تأکید بر این هدف که در مطالعه ارتباطات میان رشد اقتصادی، ساختار مالی و نابرابری باید رویکردی منسجم و یک پارچه به موضوع پردازد و تئوری‌های مختلف

1. lee .et al
2. Townsend and Ueda

و ادبیات تجربی را گردهم بیاورد، چگونگی رفتار پژوهش مبتنی بر مدل کمی^۱ در مسیرهای انتقالی^۲ را مورد استفاده قرار داده و با روش‌های تحلیلی و عددی، یک مدل نمونه استاندارد تهیه کرده و این مدل را برای تایلد، که کشوری است با یک اقتصاد با بازار در حال ظهور در فاز توسعه اقتصادی نابرابر با تعمیق مالی و نابرابری در حال افزایش است، در دوره زمانی (۱۹۷۶-۱۹۹۶) کاربردی نموده‌اند. از نقاط قوت این مقاله این است که مؤلفان به طور وسیع داده‌های واقعی را تکرار نموده و استثنائات را شناسایی نموده‌اند و همچنین آن‌ها ناحیه اطمینانی از مجموعه تست‌های شبیه‌سازی شده به دست آورده و مدل اصلی را بر اساس آن تست نموده‌اند.

بک و همکاران^۳ (۲۰۰۶)، با استفاده از یک نمونه بین کشوری شامل ۵۲ کشور در حال توسعه و توسعه یافته طی سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۹ رابطه بین توسعه واسطه‌های مالی و تغییرات در توزیع درآمد را بررسی کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیدند که در کشورهایی که از سطوح بالاتر توسعه واسطه‌های مالی برخوردار هستند نابرابری درآمدی با سرعت بیشتری کاهش می‌یابد و همچنین توسعه مالی از طریق ارتقاء نامتناسب درآمد افراد فقیر نابرابری درآمدی را کاهش می‌دهد.

لیانگ^۴ (۲۰۰۶) با استفاده از روش گشتاورهای تعمیم یافته (GMM)^۵، داده‌های استانی چین را طی ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۰ مورد بررسی قرار داده و متدهای مختلفی را مورد آزمون قرار داد که در نهایت یک رابطه خطی و معکوس بین نابرابری و توسعه مالی در مناطق شهری چین به دست آورده و به این نتیجه نتیجه است که توسعه مالی قویاً بر الگوی توزیع درآمد تأثیرگذار است و نحوه اثرگذاری نیز به این صورت بوده که توسعه مالی در چین باعث کاهش نابرابری درآمدی در مناطق شهری شده است. کار اخیر کلارک و همکارانش^۶ (۲۰۰۳) یک استثناء می‌باشد. کلارک و همکاران با بکارگیری داده‌های تابلویی کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته برای سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۵، تأثیر توسعه مالی بر توزیع درآمد را بررسی کرده و به این نتیجه رسیدند که در کشورهایی که از بخش مالی توسعه یافته‌تری برخوردار هستند، نابرابری کمتر بوده و همچنین نابرابری درآمدی همزمان با توسعه بازارها و واسطه‌های مالی کاهش می‌یابد. بدین ترتیب، نتایج تجربی آن‌ها فرضیه‌های خطی مطرح شده به وسیله بانرجی و نیومن (۱۹۹۳)، و گالور وزیرا (۱۹۹۳) را قویاً مورد حمایت قرار داد، با این وجود، آن‌ها هیچ‌گونه شاهد و مدرکی

1. model-based quantitative research
2. transitional paths
3. Beck .et al
4. LIANG
5. Generalized Method Of Moments
6. clarke .et al

در مورد رابطه U شکل معکوس بین تأمین مالی و نابرابری پیدا نکردند. بیتنکورت^۱ (۲۰۰۹)، در مطالعه‌ای تحت عنوان «توسعه مالی و نابرابری در برزیل» به بررسی تأثیر توسعه مالی بر نابرابری درآمدی در برزیل در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که توسعه مالی و گسترش نهادهای مالی در برزیل تأثیری قوی و معنی‌دار در دوره مورد بررسی بر نابرابری درآمدی داشته است. اما این به این معنی نیست که افراد فقیر توانسته‌اند از این توسعه مالی بهره‌مند شوند زیرا عواملی مانند افزایش نرخ تورم مانع ورود افراد فقیر به این بازارها شده است. مهم‌ترین نتیجه‌ای که از این مقاله استنتاج می‌شود این است که هدایت بیشتر منابع مالی به سمت فقرا می‌تواند، نابرابری بالا در برزیل را کاهش داده و رفاه اقتصادی را بدون اینکه انحرافی در بازدهی اقتصادی ایجاد کند، افزایش دهد.

و در نهایت اینکه انگ^۲ (۲۰۱۰) با ذکر این نکته که به‌رغم اینکه نظریات اقتصادی به نقش بازار مالی در توضیح نابرابری درآمد تأکید دارد، اما تحقیقات اندکی در مورد اینکه چگونه توسعه مالی و اصلاحات بخش مالی بر تکامل نابرابری درآمد تأثیر می‌گذارد انجام شده است، به بررسی چگونگی تأثیرات مالی بر نابرابری درآمد در هند، با استفاده از داده‌های سری زمانی سالانه برای بیش از نیم قرن می‌پردازد. نتایج تحقیق وی نشان می‌دهد در حالی که توسعه مالی به کاهش نابرابری درآمدی کمک می‌کند، به نظر می‌رسد آزادسازی مالی آن را تشدید کند. نتایج برای استفاده در مقیاس‌های مختلف توسعه مالی و آزادسازی مالی قابل اتکاء هستند.

تخمین رابطه توسعه مالی و نابرابری در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا

به طور کلی توسعه مالی می‌تواند به طور مستقیم و غیر مستقیم، از طریق اثرگذاری بر روی رشد بر الگوی توزیع درآمد اثر گذار باشد. در این قسمت از تحقیق، به بررسی عوامل مختلفی که بر نابرابری درآمدی تأثیر داشته، پرداخته و همچنین تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم توسعه مالی بر نابرابری درآمدی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا را به روش داده‌های تابلویی بررسی می‌کنیم. برای تجزیه و تحلیل رابطه بین توسعه مالی و نابرابری درآمدی نیز از مدل زیر استفاده می‌کنیم که در این مدل نابرابری درآمدی به وسیله سطح تولید ناخالص داخلی سرانه توضیح داده می‌شود. در این مدل مجذور تولید ناخالص داخلی سرانه برای کنترل کردن متغیرهای دیگر و ویژگی‌ها یا شرایط خاص در کشورهای مختلف به کار می‌رود (Barro, 2000).

1. Bittencourt
2. Ang, J.(2010)

$$GI = \alpha + \beta_1 y + \beta_2 y^2 + \sum_{i=3}^m \beta_i V_i \quad i = 3, 4, \dots, m$$

در معادله بالا، GI بیانگر ضریب جینی، y سطح درآمد سرانه و V_i متغیر کنترلی استفاده شده در مدل است که بیانگر سایر متغیرهای تأثیرگذار بر توزیع درآمد است. مدل بالا یک مدل عمومی است که برای آزمون فرضیه U معکوس به کار می‌رود. اگر علامت سطح درآمد سرانه مثبت و علامت مجذور آن منفی باشد نتیجه گرفته می‌شود که رابطه U شکل معکوس برقرار است برای بررسی وجود رابطه U معکوس نابرابری در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا^۱ از معادله زیر:

$$LGI_{it} = C + \beta_1 LPGDP_{it} + (\beta_2 LPGDPsq)_{it} + \beta_3 Trend + U_{it}$$

برای بررسی تأثیر مستقیم توسعه مالی بر نابرابری درآمدی معادله زیر:

$$LGI_{it} = C + \beta_1 LPGDP_{it} + (\beta_2 LPGDPsq)_{it} + \beta_3 LOPEN_{it} + \beta_4 LHC_{it} + \beta_5 LFD_{it} + \beta_6 Trend + U_{it}$$

و برای بررسی تأثیر غیر مستقیم توسعه مالی بر نابرابری درآمدی از معادله زیر استفاده خواهد شد:

که در معادلات بالا:

$$LGI_{it} = C + \beta_1 LPGDP_{it} + (\beta_2 LPGDPsq)_{it} + \beta_3 LOPEN_{it} + \beta_4 LHC_{it} + \beta_5 LIQ_{it} + \beta_6 Trend + U_{it}$$

GI ، نشان دهنده ضریب جینی؛ $LPGDP$ ، تولید ناخالص داخلی سرانه؛ $LPGDPsq$ ، توان دوم تولید ناخالص داخلی سرانه؛ $OPEN$ ، درجه باز بودن اقتصاد (نسبت مجموع صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی)؛ HC ، شاخص سرمایه‌انسانی (تعداد کل سال‌های آموزش)؛ $Trend$ ، روند زمانی؛ و FD ، شاخص توسعه مالی؛ که در اینجا برابر با نسبت اعتبارات داده شده به وسیله بانک‌ها و مؤسسات مالی به بخش خصوصی به تولید ناخالص داخلی می‌باشد.^۲

با توجه به اینکه متغیرهای مورد آزمون مدل از درجه مانایی واحد برخوردار بودند از آزمون همجمعی (ریشه واحد بر روی پسماندهای معادلات) استفاده شد که نتایج آزمون‌های فیشر و آزمون Z نشان از همجمعی معادلات و صحیح بودن تخمین داشت. برای استفاده از روش رگرسیون مقید، اثرات ثابت و اثرات تصادفی، نتایج آزمون F و سپس آزمون هاسمن نشان از صحیح بودن استفاده از آزمون اثرات ثابت داشت که در این معادلات مورد استفاده قرار گرفت. نتایج حاصل از بررسی رابطه U معکوس کوزنتس و تأثیر توسعه مالی بر نابرابری در جدول زیر نشان داده شده است:

۱. کشورهای مورد بررسی عبارتند از: مصر، اردن، مراکش، یمن، تونس، الجزایر و ایران.

۲. IQ در صفحه بعد توضیح داده شده است.

جدول (۱): آزمون نظریه U معکوس کوزنتس و بررسی تأثیر توسعه مالی بر نابرابری

متغیر وابسته لگاریتم ضریب جینی								
متغیر	۱		۲		۳		۴	
	ضریب	آماره t	ضریب	آماره t	ضریب	آماره t	ضریب	آماره t
C	۱.۴-	۳.۱۳	۱.۸-	۳.۶۲	۱.۵۷-	۳.۱۳-	۳.۳۸	۱۸.۸۴
LPGDP	۰.۶۲	۹.۳۶	۰.۶۵	۰.۵۹	۰.۵۹	۵.۸۴	-۰.۰۵۷	۲.۰۸۴
LPGDPsq	-۰.۰۱۲	-۵.۲	-۰.۰۰۹۸	-۲.۳۶	-۰.۰۰۷۴	۲.۷۵-	۰.۰۲	۲.۸
Trend	-۰.۰۰۲	-۳۱.۴۱	-۰.۰۲۱	-۲۱.۰۳۸	-۰.۰۲۱	-۲۶.۷۰	-۰.۰۱۴	۹.۸۷-
LOPEN	-	-	-۰.۰۶۱	-۲.۷۶	-۰.۰۵۸	-۲.۵	۰.۱۴	۲.۶۷
LHC	-	-	-۰.۲۹	-۹.۲۴	-۰.۱۷	-۸.۰۶	-۰.۳۵	-۱۱.۸۲
LFD	-	-	-	-	-۰.۱۴	-۲.۷۸	-	-
LIQ	-	-	-	-	-	-	-۰.۰۴۲	-۲.۱۳
F test	۱۸۷		۳۲۸.۸۸		۲۵۴.۳۵		۳۹.۱۳	
DW	۱.۸۸		۱.۷۸		۱.۸۶		۲.۲۷	
R ²	۰.۹۲		۰.۹۸		۰.۹۸		۰.۹۲	
آزمون هاسمن	۸۸۵	۰.۰۳۹۹	۱۲.۲۵۴	۰.۰۱۴۲	۱۴.۴۵	۰.۰۱۱۹	۱۷.۵۲	۰.۰۰۰

متغیر وابسته در این رگرسیون‌ها شاخص نابرابری درآمدی است که در این تحقیق از ضریب جینی به عنوان جانشینی برای این شاخص استفاده شده است. متغیرهای کنترلی عبارتند از تعداد کل سال‌های آموزش، به عنوان جایگزینی برای سرمایه انسانی، متغیر روند زمانی و درجه باز بودن اقتصاد. برای بررسی رابطه U معکوس کوزنتس، تولید ناخالص داخلی سرانه و همچنین مجذور آن نیز به عنوان یک متغیرهای توضیحی وارد مدل شده‌اند.

در اولین رگرسیون رابطه نابرابری درآمدی و سطح توسعه اقتصادی که به وسیله تولید ناخالص داخلی سرانه اندازه‌گیری شد، بررسی گردید. با توجه به علائم تولید ناخالص داخلی سرانه و مجذور آن، رابطه U معکوس در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا طی دوره مورد بررسی تأیید شده و ضرایب حاصل از تخمین مدل نیز همگی در سطح بالایی معنی‌دار هستند.

در قسمت دوم جدول هماهنگی با کارهای انجام شده قبلی در زمینه نابرابری درآمدی، بخصوص کارهای بارو (۲۰۰۰)، عوامل تعیین‌کننده دیگری که بر نابرابری درآمدی تأثیر دارند را به مدل اضافه کرده‌ایم. نتایج حاکی از آن است که رابطه U شکل معکوس بین توسعه مالی و

نابرابری درآمدی کماکان برقرار است و متغیرهای توضیحی اضافه شده نیز به لحاظ آماری معنی‌دار می‌باشند. تأثیر متغیرهای آزادسازی تجاری و سرمایه انسانی نیز بر کاهش نابرابری در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا مثبت و معنی‌دار است که نشان دهنده این است که افزایش باز بودن اقتصاد و توسعه سرمایه انسانی در این کشورها باعث کاهش نابرابری گردیده است.

برای بررسی تأثیر مستقیم توسعه مالی بر نابرابری در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا از رگرسیون سوم استفاده می‌کنیم. نتایج حاصل از برآورد این مدل در ستون سوم جدول ارائه شده است. همان گونه که مشاهده می‌شود شاخص توسعه مالی رابطه‌ای معکوس با شاخص نابرابری دارد که بیانگر آن می‌باشد که طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ اعتبارات داده شده به وسیله بانک‌ها و مؤسسات مالی دولتی به بخش خصوصی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا باعث کاهش نابرابری درآمدی گردیده است. از آنجا که مدل ما به صورت لگاریتمی برآورد شده است ضرایب به دست آمده بیانگر کشش شاخص نابرابری نسبت به هر یک از متغیرها می‌باشد. در این مدل به ازای هر ۱ درصد تغییر در شاخص توسعه مالی، شاخص نابرابری به میزان ۱۴ درصد کاهش می‌یابد. شاخص‌های توسعه انسانی و درجه باز بودن اقتصاد نیز همین روند را نشان می‌دهند همانگونه که ملاحظه می‌گردد رشد تولید ناخالص داخلی سرانه باعث افزایش نابرابری گردیده است همچنین علامت مجذور این شاخص نیز منفی می‌باشد که در مجموع تأییدی برای رابطه U شکل معکوس کوزنتس بین توسعه اقتصادی و نابرابری می‌باشد.

انتظار بر این است که توسعه مالی از طریق رشد اقتصادی به طور غیر مستقیم بر نابرابری درآمد تأثیرگذار باشد. برای آزمون این اثر غیر مستقیم در ابتدا برای رشد تولید ناخالص داخلی سرانه متغیری ابزاری می‌سازیم که هرگونه سهمی که توسعه مالی می‌تواند بر رشد اقتصادی داشته باشد را کنار می‌گذارد. برای این منظور در ابتدا تولید ناخالص داخلی سرانه را بر شاخص توسعه مالی رگرس کرده و سپس پسماندها را از رگرسیون کمکی به دست می‌آوریم. پسماندها (در مدل سوم IQ) به عنوان جایگزینی برای تمامی عواملی به استثنای توسعه مالی که بر رشد تولید ناخالص داخلی سرانه تأثیرگذار می‌باشند، به کار می‌رود. در رگرسیون سوم متغیر پسماند در تخمین عوامل تعیین کننده نابرابری به عنوان متغیری توضیحی جایگزین رشد تولید ناخالص داخلی سرانه می‌شود. نتایج استفاده از این متغیر درآمدی جایگزین در ستون چهارم جدول بالا گزارش شده است. همانگونه که مشاهده می‌شود علامت متغیرهای سطح و مجذور تولید ناخالص داخلی سرانه تغییر کرده است. بنابراین می‌توان گفت که توسعه مالی نقش و تأثیر مهمی بر الگوی توزیع درآمد در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا داشته است، زیرا با حذف اثر توسعه مالی بر رشد اقتصادی، رابطه U شکل معکوس برقرار نمی‌شود.

با توجه به اینکه توسعه مالی باعث رشد اقتصادی و همچنین کاهش نابرابری می‌شود می‌توان نتیجه گرفت که توسعه مالی می‌تواند باعث کاهش فقر در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا گردد. اما باید توجه داشت که رشد اقتصادی ایجاد شده باعث افزایش نابرابری درآمدی نیز گردیده است، که خود می‌تواند تا حدودی اثر کاهش نابرابری درآمدی ایجاد شده به وسیله بخش مالی را خنثی کند. بررسی رشد اقتصادی که می‌تواند باعث کاهش فقر شود؛ و نابرابری درآمدی ناشی از رشد، که باعث افزایش فقر می‌شود، میزان فقرگرا بودن رشد اقتصادی را مشخص می‌سازد، که خود کار جداگانه‌ای را می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

تحقق عدالت در توزیع درآمد بین عوامل اقتصادی از یک طرف سبب افزایش انگیزه و کارایی در بین عوامل تولیدی گشته و از طرف دیگر منجر به فقر در جامعه می‌گردد، لذا شناسایی راهکارها و شیوه‌های مناسب جهت تحقق عدالت در مقوله توزیع درآمدها به منظور اهداف سیاستی از اهمیت و ضرورت بسیار بالایی برخوردار می‌باشد. یکی از مهم‌ترین این ابزارها و روش‌ها توسعه مالی می‌باشد. تاکنون نظریه‌های مختلفی راجع به رابطه بین توسعه مالی و توزیع درآمد ارائه گردیده است یک سری از نظریه‌ها بیان می‌دارند که توسعه مالی به نفع همه افراد می‌باشد. بانرجی و نیومن (۱۹۹۳)، گالور و زیبرا (۱۹۹۳) و آقیون و بولتن (۱۹۹۷) نشان دادند که محدودیت‌های اعتباری یکی از عوامل اساسی ایجاد و حفظ فقر می‌باشد محدودیت‌های اعتباری (دسترسی به اعتبارات) یکی از موانع اصلی است که موجب می‌شود افراد فقیر نتوانند از فرصت‌های سرمایه‌گذاری استفاده کنند. بنابراین در اقتصادی که از سطوح پایین توسعه مالی برخوردار است محدودیت‌های فراوان در جهت برخورداری از اعتبارات می‌تواند باعث ایجاد نابرابری درآمدی بسیار بالا شود.

مدل‌های دیگر به وجود یک رابطه غیرخطی بین تأمین مالی و توزیع درآمد اعتقاد دارند. گرین وود و جووانوویچ بر اساس فرضیه کوزنتس نشان دادند که رابطه بین نابرابری درآمدی و توسعه واسطه‌های مالی به شکل یک منحنی Λ شکل معکوس می‌باشد. به این صورت که در مراحل اولیه توسعه مالی فقط افراد ثروتمند هستند که به بازارهای مالی دسترسی دارند و در نتیجه این شانس و فرصت را دارند که در پروژه‌های پربازده سرمایه‌گذاری کنند، اما با گذشت زمان بخش‌های فقر جمعیت نیز امکان دسترسی به این بازارها را پیدا می‌کنند. بنابراین در مراحل اولیه توسعه اثر توزیعی تأمین مالی به ضرر فقرا می‌باشد اما بعد از نقطه بازگشت اثر توزیعی بهتر می‌شود.

در این مقاله برای بررسی تأثیر توسعه مالی بر نابرابری درآمدی لازم بود که در ابتدا الگوی توزیع درآمد بین کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا تعیین شود. نتایج به دست آمده از تخمین مدل وجود رابطه U شکل معکوس بین رشد اقتصادی و نابرابری درآمدی در این کشورها را مورد تأیید قرارداد. در ادامه نشان داده شد که توسعه مالی توانسته است طی سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ نابرابری درآمدی در این کشورها را تحت تأثیر قرار داده و آن را کاهش دهد و میزان این کاهش نیز به اندازه‌ای بوده است که می‌تواند الگوی توزیع درآمد مرسوم را تغییر دهد.

همان‌گونه که مشاهده گردید، تأمین مالی پتانسیل‌هایی برای فقرزدایی دارد. این کار می‌تواند از طریق متنوع سازی منابع درآمدی و ایجاد اشتغال صورت گیرد. متنوع سازی منابع درآمدی می‌تواند به اشتغال پایدار منجر شود. بنابراین در این زمینه پیشنهادت زیر می‌تواند مثمر ثمر واقع شود:

برنامه‌ها و سیاست‌هایی باید در جهت اعطای وام به افراد فقیر طراحی گردد. این برنامه‌ها، برخلاف برنامه‌های اعتباری گذشته، باید به گونه‌ای باشند که کارایی و پایداری را مدنظر قرار داده و توجه خاصی به فرآیند گزینش، ارزیابی و نظارت بر اجرا و بازپرداخت وام داشته باشند. از آنجا که انجام این وظایف در ایران زمان و هزینه زیادی را باعث می‌شود لذا باید بخش مالی برای انجام وظایف خود روش‌هایی جدید را طراحی نماید که هم در زمان و هم در هزینه اجرا صرفه‌جویی شود. ایجاد انگیزه برای بازپرداخت وام می‌تواند یکی از این روش‌ها باشد.

حذف بخش‌های نامتشکل مالی مبتنی بر سودهای بسیار بالا، که یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین تنگناهای بازارهای مالی در این کشورها و مخصوصاً ایران هستند، از اولویت‌های مهم می‌باشد، زیرا نه تنها مانع شکل‌گیری بازارهای مالی رسمی، بلکه مانع اثرگذاری کارایی این بازارها بر اقتصاد نیز می‌شوند.

پرداخت تسهیلات به صورت گروهی و یا در قالب تعاونی و شرکت‌های تولیدی می‌تواند بسیار مؤثر باشد، زیرا در صورت پرداخت اعتبار به صورت گروهی، امکان کاهش هزینه‌ها و افزایش بهره‌وری سرمایه وجود دارد. البته شایان ذکر است که برای انجام این کار باید ابتدا فرهنگ‌سازی لازم صورت گیرد. همچنین بخش مالی باید در مواردی که اقدام به اعطای وام به افراد فقیر می‌کند فقط به صرف دادن اعتبار اکتفا نکند و امکانات و ابزارهای لازم جهت راه‌اندازی مشاغل مفید و مولد را نیز در اختیار آن‌ها قرار دهد و نرخ بهره خود را متناسب با نوع فعالیت متناسب نماید، چرا که بعضی از مشاغل مانند مشاغل خدماتی و تجاری زود بازده بوده و مشاغل تولیدی با گذشت زمان به بهره‌وری می‌رسند.

منابع

1. Aghion, P. and Bolton, "Distribution and Growth in Models of Imperfect Capital Markets", European Economic Review, 36, 1992, 603-612.
2. Ahluwalia, M.S., "Inequality, Poverty and Development", Journal of Development, DEC, 1979.
3. Alesina, A. and R. Perotti, "Income Distribution, Political Instability and Investment", European Economic Review, 40(6), 1996, pp.1203-28.
4. Barro, R., "Inequality and Growth in a Panel of Countries", Journal of Economic Growth, 2000, 5-32.
5. Beck, T., Demirgüç-Kunt, A. and Levin, "Finance, inequality and poverty: cross-country Evidence", World Bank Policy Research Working paper 3338, World Bank, Washington D.C, 2004.
6. Clarke, G., Xu, L. C., and H. Zou, "Finance and income inequality: Test of Alternative Theories", World Bank Policy Research Working paper, 2984, Washington D.C, 2003.
7. Deininger, K. and L. Squire, "A New Data Set Measuring Income Inequality", World Bank Economic Review, 10(3), 1996, pp.565-91.
8. Galor, O. and J. Zeira, "Income Distribution and Macroeconomics", Review of Economic Studies, 60, 1993, 35-52.
9. Greenwood, J. and B. Jovanovich, "Financial Development, Growth, and the Distribution of Income", Journal of Political Economy, 98, 1990, 1076-1107.
10. IMF, International Financial Statistics Database, Washington, DC, 2006.
11. Kuznets, S., "Economic Growth and Income Inequality", American Economic Review, 95, 1995, 1-28.
12. Thorsten, Beck, Asli Demirgüç - Kunt & Ross Levine, "Finance, Inequality and the Poor", Journal of Economic Growth, 12, 2007, 27-49.
13. Liang, Zhicheng, "Financial Development and Income Distribution: A System GMM Panel Analysis with Application Turban China", Journal of Economic Development, Volume 31, 2006, Number 2.
14. Townsend, R. and Ueda, K., "Financial Deepening, Inequality, and Growth: A Model-Based Quantitative Evaluation", No 03/193, IMF Working Papers from International Monetary Fund, 2005.